



فتح‌المبین روایت پیروزی و حماسه‌های ماندگار روایت مهدی رضانی در یادمان فتح‌المبین

اکبر رستمی*

متن پیش رو گزارشی است از روایت آقای مهدی رضانی از رزمندگان لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) در دوران دفاع مقدس و از استادان دانشگاه امام حسین (ع)، که به‌همت نگارنده در ۲۴ اسفند ۱۳۹۵ در ساعت ۱۰:۱۵ الی ۱۱:۱۵ در یادمان عملیات فتح‌المبین ضبط شده و به‌صورت متن نوشتاری در آمده است. مخاطبان این روایت کاروانی ۱۲۰ نفره متشکل از دانشجویان اردوهای جهادی اعزامی از استان ایلام بودند. آقای رضانی راوی همراه کاروان در اقدامی مبتکرانه با انتخاب روایت مسیری برای حضار، زائران را از داخل شیارها حرکت داد و در طول مسیر و در مواضع مختلف به روایتگری و تشریح عملیات فتح‌المبین پرداخت. معرفی جغرافیای منطقه، مقاومت‌های مردمی و تشریح وقایع عملیات و بیان خاطره، از محورهای روایت آقای رضانی بود. در نوشتار حاضر ابتدا متن کامل روایت و سپس یک جمع‌بندی و ارزیابی محتوایی از روایت خواهد آمد.

واژگان کلیدی: روایت فتح‌المبین، یادمان فتح‌المبین، عملیات فتح‌المبین، مهدی رضانی، راهبان نور.

چکیده

احتمالاً از داخل آن عبور کرده‌اید. بین این درخت‌ها آن قسمت که مشخص است، رودخانه کرخه جریان دارد که از کوه‌های الوند همدان سرچشمه می‌گیرد و با عبور از استان همدان و لرستان وارد خاک خوزستان می‌شود. سمت راست من اگر ۷۰ کیلومتر به جلو برویم، به پاسگاهی به نام پاسگاه فکه می‌رسیم.

حماسه‌های جغرافیای فتح‌المبین

در مرز فکه و روستاهای مختلفی که در این منطقه وجود دارد مانند روستاهای زعن، عنکوش و... چهار

متن روایت

جغرافیای منطقه عملیاتی

«خدمت همه عزیزان عرض سلام و احترام دارم. إن شاء الله که روز خوب و پربرکتی را شروع کرده باشید. منطقه‌ای که تشریف آورده‌اید، منطقه عمومی شهرستان شوش دانیال است. این منطقه در حال حاضر یادمان عملیات فتح‌المبین نام‌گذاری شده است. در ابتدا جغرافیای منطقه را خدمتتان عرض می‌کنم تا موقعیت منطقه‌ای را که در آن حضور دارید، بدانید. در پشت آن درخت‌ها شهر شوش دانیال قرار دارد که

* کارشناس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

اولین نیروهای مدافع مردمی در شهر شوش دانیال بعد از اینکه مردم شهر را تخلیه کردند، قریب ۲۵ نفر بودند و شهید بزرگوار حسن درویش فرماندهی آنها را در شهر شوش دانیال برعهده گرفته بود. این ۲۵ نفر اوضاع منطقه را بررسی کردند. در این مدت عراقی‌ها پیشروی زیادی کرده بودند. شهید حسن درویش و چند نفر دیگر وقتی وارد همین جنگل‌ها شدند، با نفربرهای عراقی و تجهیزات آنها روبه‌رو شدند و دیدند که عراقی‌ها به قدری خود را فاتح و قوی می‌دانند که با خیال راحت در آب شنا می‌کنند. نیروهای مدافع با همان سلاح ساده‌ای که داشتند عراقی‌ها را در آب به رگبار بستند که تعدادی عراقی کشته شدند، تعدادی هم فرار کردند و خودروهایشان را جا گذاشتند. چون ابتدای جنگ بود، بچه‌ها نیاز زیادی به سلاح و مهمات داشتند و برای تأمین سلاح و مهمات بهترین کاری که می‌توانستند بکنند این بود که سلاح و مهمات باقیمانده را به غنیمت بردارند.

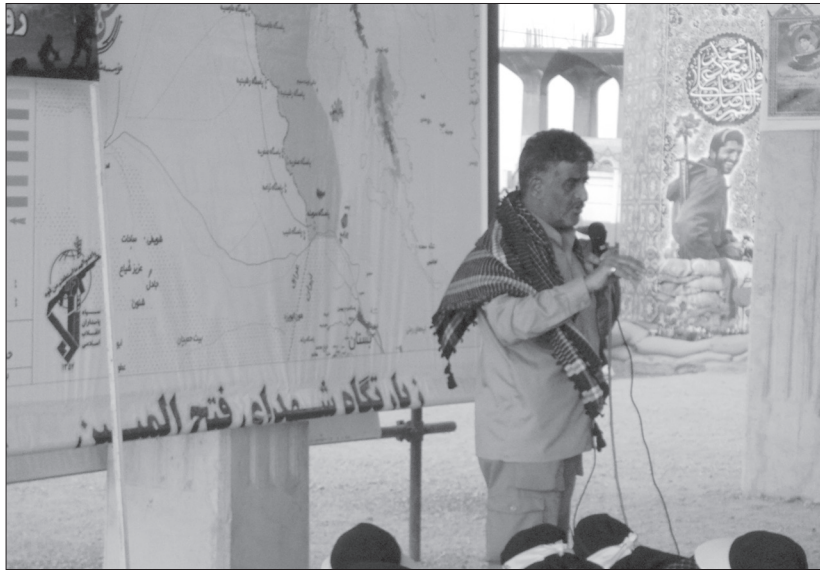
حسن درویش با بچه‌ها دو تیوپ ماشین را باد می‌کنند و با قراردادن چوب در زیرشان، آنها را می‌بندند و به وسیله آنها از روی رودخانه کرخه عبور می‌کنند و سلاح، مهمات و تجهیزات عراقی را از خودروها خارج و جهت استفاده نیروهای خودی، آنها را به این طرف رودخانه منتقل می‌کنند. حماسه اول بچه‌ها در اینجا این بود که با ورود عراقی‌ها که حدوداً ۴ هزار نیرو بودند، با ۲۵ نفر مقاومت کردند و بعد از وارد کردن اولین ضربه به نیروهای دشمن، عراقی‌ها به این نتیجه رسیدند که در این منطقه تثبیت شوند و شروع به سنگر زنی کردند.

حماسه اتفاق افتاده است؛ یعنی در اصل چهار واقعه و حادثه اتفاق افتاده است که بچه‌ها آن را به حماسه تبدیل کردند و امروز ما به آن افتخار می‌کنیم و برایمان تجربه و درس است.

حماسه اول: پیشروی ارتش عراق تا کرخه و حماسه مقاومت ۲۵ نفری مدافعان

اولین حماسه که اتفاق افتاد این بود که عراقی‌ها وقتی از پاسگاه فکه شروع به پیشروی کردند، در مسیرشان دفاع زیادی اتفاق نیفتاد؛ چون شیرازه ارتش ما به دلیل جریان انقلاب و شرایط آن از هم پاشیده بود. در نتیجه، تمرکز و دفاع مطلق وجود نداشت و برنامه‌ریزی نشده بود. عراقی‌ها به پیشروی خود ادامه دادند تا به این تپه‌ها رسیدند که به آنها تپه‌ماهور می‌گویند. وقتی به رودخانه رسیدند برنامه و طرحشان این بود که در این منطقه و روی رودخانه کرخه پل نظامی بزنند و با عبور از آن، شهر شوش دانیال را تصرف کنند. بعد از آن هم جاده استراتژیک اندیمشک به اهواز را تصرف کنند و نیروهای دیگرشان از روی پل کرخه به شهر اندیمشک و دزفول برسند و با تصرف کامل شمال استان خوزستان، این استان را در این منطقه از ایران جدا کنند.

ولی عراقی‌ها وقتی به لب رودخانه رسیدند، باینکه هیچ نیروی دفاعی جلو آنها نبود، از آن عبور نکردند؛ اتفاقی که رخ داده بود این بود که آنها چون نیروهایشان در شهر خرمشهر درگیر بودند و این احتمال را می‌دادند که ایرانی‌ها در شهر مخفی شده باشند و بخواهند آنها را به داخل شهر بکشند و در داخل شهر به آنها حمله کنند به همین خاطر، تعلل کردند و همین تعلل باعث شد که کم‌کم مدافعان مردمی از راه برسند.



روایت مهدی رضائی، یادمان شهدای عملیات فتح‌المبین (غرب شوش)، اسفندماه ۱۳۹۵.

حماسه دوم: توصیه مقام معظم رهبری: "نگذارید دشمن در اینجا آرام بگیرد"

کردند که نگذارید دشمن اینجا آرام باشد؛ چون اگر اینجا آرامش داشته باشد، هوس می‌کند بیاید و شهر را بگیرد. با این کلام آقا بچه‌ها تصمیم گرفتند گروه‌های چریکی تشکیل دهند. بنابراین گروه‌های چریکی ۵ و ۶ نفره از جمله یک گروه چریکی به نام گروه ربیعی تشکیل شد. آقای بی به نام ربیعی که ارتشی و مسئول ژاندارمری شهر شوش بود، این گروه را تشکیل داد. ایشان با اینکه یک ماه بعد خدمتش تمام می‌شد، به محض اینکه آقا گفت "نگذارید دشمن اینجا آرام باشد" یک گروه چریکی تشکیل داد. هر زمان هم که در آن طرف رودخانه به دشمن حمله می‌کرد، خیلی روحیه‌بخش و اثرگذار بود. بعد از تشکیل گروه‌های چریکی، بچه‌ها با همین تیوپ‌ها و کلک‌هایی که درست کرده بودند، مخفیانه از رودخانه عبور می‌کردند و به عراقی‌ها ضربه می‌زدند. شخصی در منطقه بود که از نظر فکری و عملی در حد

خط اول عراقی‌ها که به خط مقدم و اول معروف بود، در آن سمت یادمان و سراسر یال [اشاره به تپه‌ها] قرار داشت. عراقی‌ها روی آن تپه‌ها سنگرهای کمین زدند و در داخل آنها نفر با تیربار قرار دادند تا چنانچه نیروهای ما بخواهند از داخل شیارها عبور کنند و به سمت بالا بیایند، آنها را مورد اصابت قرار داده، از بین ببرند؛ یعنی اولین حماسه بچه‌ها اینجا شکل گرفت. مقام معظم رهبری داخل همین جنگل‌ها حضور پیدا کردند. همان ۲۵ نفر نیرو در جنگل مستقر شدند و سنگر زدند تا جلو عبور عراقی‌ها مقاومت کنند. مقام معظم رهبری در آن زمان نماینده امام در شورای عالی دفاع بودند و با شروع جنگ به داخل مناطق می‌آمدند و به نیروها سر می‌زدند و آنها را توجیه می‌کردند. ایشان بین درخت‌ها برای بچه‌ها صحبت و به آنها سفارش

بچه‌ها کار چریکی انجام می‌دادند تعدادی که حمله می‌کردند دوباره از همان مسیر رودخانه برمی‌گشتند و منطقه را ترک می‌کردند. همین قضیه باعث می‌شد که بعضی از آنها که شنا بلد نبودند، داخل رودخانه غرق شوند؛ چراکه به علت تاریکی و موج‌های ناگهانی رودخانه تعدادی از بچه‌ها نمی‌توانستند از رودخانه عبور کنند و به شهادت می‌رسیدند.

در مرحله بعد نیروها تصمیم گرفتند این تپه‌ها را تصرف کنند و به عراقی‌ها نزدیک شوند. در عملیات تصرف این تپه‌ها میرزا به شهادت رسید. وقتی بچه‌ها عملیات را انجام می‌دادند، اذان ظهر گفته شد و این فرمانده دلاور که مقید به نماز اول وقت بود، سه شیار آن طرف‌تر، به نماز ایستاد. وقتی نماز را شروع کرد، یک خمپاره ۶۰ کنارش اصابت کرد و باعث شهادت ایشان شود. به جای ایشان مجبور شدند فرمانده دیگری را جایگزین کنند. شهید بقایی از حسن باقری درخواست کرد که سردار صفار که الآن فرمانده دانشگاه امام حسین^(ع) است، به جای ایشان فرمانده شود. تقریباً تا زمان عملیات فتح‌المبین هم ایشان فرمانده بود. در نهایت، بچه‌ها با کارهای چریکی از دشمن سلب آسایش کردند و این مرحله دوم حماسه‌ای بود که خدمتتان عرض کردم.

حماسه سوم؛ آغاز عملیات فتح‌المبین

مرحله سوم حماسه این گونه بود که بچه‌ها اینجا خیلی خوب به دشمن نزدیک شده بودند و اینجا را با فاصله نام‌گذاری کرده بودند؛ مثلاً به این قسمت خط ۳۰ می‌گفتند، یعنی سنگر کمین ما که اینجا است با سنگر کمین عراقی‌ها ۳۰ متر فاصله دارد. آن طرف خط ۵۰ بود، یعنی سنگر کمین ما با سنگر کمین عراقی‌ها ۵۰

بالایی بود؛ یعنی طرح‌ها و حرف‌هایش و دل و جرئتی که از خود نشان می‌داد، خیلی اثرگذار و مهم بود. نام این فرد میرزا بود. اوایل جنگ طوری بود که هر کس طرح و برنامه مناسبی داشت و می‌توانست خوب کار کند، بچه‌ها او را به‌عنوان فرمانده قبول می‌کردند. وقتی هم که میرزا آمد فرماندهی این محور یعنی منطقه جنگلی به ایشان واگذار شد. از طرفی فرمانده سپاه شوش هم شهید بقایی بود.

میرزا چون قبلاً در لبنان و فلسطین جنگیده بود، تجربیات بسیاری داشت. ایشان وقتی با نیروهای خود به وسیله تیوپ از رودخانه عبور می‌کرد، مستقیم به عراقی‌ها حمله نمی‌کرد؛ چون می‌دانست اگر با این تعداد کم مستقیم حمله کند، عراقی‌ها با تیربار و توپ‌ها و تشکیلات زیادی که دارند صدمات بالایی به آنها وارد می‌کنند. بنابراین بچه‌ها را از حاشیه رودخانه ۵ یا ۶ کیلومتر به طرف

مقام معظم رهبری به آنها سفارش کردند که نگذارید دشمن اینجا آرام باشد؛ چون اگر اینجا آرامش داشته باشد، هوس می‌کند بیاید و شهر را بگیرد. با این کلام آقا بچه‌ها تصمیم گرفتند گروه‌های چریکی تشکیل دهند.

بالای رودخانه هدایت می‌کرد تا به دشت برسند؛ چون بین ارتفاعات آن طرف درخت‌های زیادی وجود داشت و بین درخت‌ها دیده نمی‌شدند. عراقی‌ها هم در آن قسمت حضور نداشتند و فقط سیم‌خاردار و چند تا مین جاسازی کرده بودند. بچه‌ها از بین این سیم‌خاردارها عبور و مین‌ها را خنثی می‌کردند، منطقه را دور می‌زدند و از پشت سنگر استراحت عراقی‌ها به آنها حمله می‌کردند. عراقی‌ها وقتی از سنگر خارج می‌شدند، بچه‌ها از پشت آنها را به رگبار می‌پستند

کردند. شب عملیات یک گروهان نیرو از لب رودخانه حرکت کرد و وارد این شیار شد. این شیار، آبرفتی و داخل آن تعدادی درختچه است. سیم‌خاردهای عراقی هم در بعضی جاها مین‌گذاری شده بودند. بچه‌های تخریب این مین‌ها را خنثی و یک‌راه ۲۰ یا ۳۰ متری را برای حرکت نیروها باز کردند.

شب عملیات سکوت مطلق بود و ترس و وحشت زیادی داشت، ولی ذکر خدا و یاد ائمه^(ع) تسلاهی دل

بچه‌ها بود. این قسمت کاملاً در دست دشمن بود و جای فراری نداشت. تپه بود و اگر دشمن متوجه می‌شد و رگبار می‌زد، همه داخل شیار قتل‌عام می‌شدند. شب عملیات اینجاسیم‌خاردهار و مین و سنگرهای کمین بود. سنگری که در آن طرف بازسازی شده است، یک سنگر کمین عراق بود که وقتی نیروهای ما حرکت

این شیار، شیار مهمی بود و عراقی‌ها یک چهارلول ضد‌هوایی (شلیکا) در آن کار گذاشته بودند. گلوله شلیکا برای هواپیما استفاده می‌شد، ولی آنها چهارلول را در شیار قرار داده بودند و با آن نفرات را می‌زدند.

می‌کردند، راحت بتوانند به آنها شلیک کنند.

اینجا دو معبر زده و قرار شد نیروها به دو قسمت تقسیم شوند. بچه‌های تخریب که قرار شد جلو بروند و مین‌ها را خنثی کنند، دیدند عراقی‌ها در سنگر کمین بیدار و در حال سیگار کشیدن‌اند. خوب شرایط خیلی خطرناکی بود، فاصله نزدیک بود و کوچک‌ترین صدایی نظر عراقی‌ها را جلب می‌کرد. عراقی‌ها مهمات زیادی داشتند و می‌توانستند راحت رگبار بزنند. فرمانده وقتی اوضاع را دید، به بچه‌ها گفت آیه "وجعلنا" را بخوانند.

متر فاصله دارد. بچه‌ها به قدری به عراقی‌ها نزدیک شده بودند که در روز ۲۸ اسفند ۱۳۶۰ دشمن متوجه شد که بچه‌ها درصدد انجام عملیات فتح‌المبین‌اند.

عراقی‌ها وقتی حمله کردند با مقاومت زیاد بچه‌ها روبه‌رو شدند؛ در غیر این صورت همه در رودخانه گرفتار و شهید یا اسیر می‌شدند. دشمن اگر این قسمت را تصرف می‌کرد، بچه‌ها سر پل را برای عملیات فتح‌المبین از دست می‌دادند و مجبور به اجرای عملیات دیگری در آن طرف رودخانه می‌شدند که این کار را خیلی سخت می‌کرد. در نتیجه، بچه‌ها در اینجا نفر به نفر مقاومت کردند. حدود ده ساعت زیر حملات دشمن دوام آوردند و جنگیدند. حتی نماز صبح را در شرایطی خواندند که در سنگر درحال تیراندازی بودند؛ و همین اخلاص باعث پیروزی ۸۰ نفر در برابر یک جمعیت عظیم شد.

شرح عملیات در محور قرارگاه فجر

یکی از محورهای عملیات فتح‌المبین در اینجا محور فجر است. نیروهای ما از اینجا حرکت و به سمت سایت ۴ و ۵ دشمن پیشروی و منطقه را از دشمن خالی کردند. این شیارها کانال نیست، اینها شیارهای آبرفتی‌اند. بچه‌های اطلاعات عملیات، ۹ تا شیار در این منطقه شناسایی کردند که هر شیار هم نام مخصوصی داشت؛ شیار شهید ترکی، شیار شلیکا، شیار شهید شیخی، شیار شهید ربیعی، شیار بچه‌های محلات. این شیارها برای حمله بچه‌ها در شب عملیات مشخص شده بودند.

این شیاری که الان در داخل آن هستیم، یکی از ۹ شیاری است که در عملیات از داخل آن به دشمن حمله

کنند، تیراندازی چهارلول دشمن شروع شد و تعداد زیادی از بچه‌ها در این شیار به شهادت رسیدند. درنهایت سه نفر آر.پی.جی زنی که از بالا نفوذ کرده بودند، سنگر کمین و چهارلول شلیکا را مورد اصابت قرار دادند. ولی متأسفانه دیر شده بود و تعدادی از بچه‌ها در این شیار در خون خود غلتیدند و به شهادت رسیدند؛ و از آن به بعد اسم این شیار را شلیکا گذاشتند.

قرار بود شب اول فروردین ۱۳۶۱ عملیات فتح‌المبین در اینجا اجرا شود. قبل از آن بچه‌ها شیارها را شناسایی و کروکی‌ها را کشیده بودند. شبانه لای این بوته‌ها مخفی می‌شدند، تعداد نفرات را می‌شمردند و برای عملیات هماهنگ می‌شدند. چون ۲۸ روز قبل از عملیات، عراقی‌ها به ما حمله کرده بودند، آمادگی لازم را داشتند. باوجود سرحالی دشمن بچه‌ها مجبور بودند به‌صورت یکپارچه حمله کنند تا دشمن در محورهای مختلف عقب‌نشینی کند و شکست بخورد.

از داخل آن دشت روبه‌رو، عراقی‌ها با تانک‌ها و نفرات خود حمله سختی را شروع کردند. تانک‌هایشان از همه‌جا نمی‌توانست عبور کند، بنابراین مجبور بودند از قسمت‌های مسطح دشت وارد شوند. بچه‌ها با جان‌ودل می‌جنگیدند تا جلو تصرف مجدد تپه‌ها را به‌دست عراقی‌ها بگیرند. جنگ عجیبی بود؛ تعداد کم، سن کم، سلاح کم، در مقابل دشمنی با تجهیزات مدرن، تانک، نفربر، انواع سلاح‌ها، تیربارها، موشک‌های ضدتانک. باوجود این، بچه‌ها هیچ ترس و وحشتی نداشتند. شهید می‌دادند، زخمی می‌شدند، ولی باز مقاومت می‌کردند.

این آیه خیلی معجزه می‌کند. بچه‌ها آیه را که خواندند، شروع به حرکت کردند. چشمشان به سنگر بود که عراقی‌ها حمله نکنند، ولی فکر و ذکرشان یاد خدا و ائمه^(ع) بود. بچه‌ها مخلص و اهل نماز شب بودند و خداوند هم به آنها توجه می‌کرد. بچه‌ها با آن سروصدا در دل تاریکی شب سختی‌های زیادی کشیدند، ولی خدا به آنها کمک کرد.

ستون بچه‌ها وقتی به این قسمت رسیدند، نشستند. چون به خط مقدم دشمن رسیده بودند، می‌خواستند هماهنگی صورت بگیرد. این شیار، شیار مهمی بود و عراقی‌ها یک چهارلول ضد هوایی (شلیکا) ضد نفر در آن کار گذاشته بودند. گلوله شلیکا برای هواپیما استفاده می‌شد، ولی آنها چهارلول را در شیار قرار داده بودند و با آن نفرات را می‌زدند. اینجا فرمانده تدبیر کارسازی به کار برد و سه‌تا از بچه‌ها را انتخاب کرد؛ یک آر.پی.جی‌زن و دو تا کمکی. سپس به آنها گفت یک سنگر کمین عراقی بالا است، به‌طرف بالا بروید و زیر سنگر آنها بخوابید و هیچ کاری نکنید؛ چون اگر عراقی‌ها زودتر شلیک کنند بچه‌ها برای عبور از سیم‌خاردها دچار مشکل خواهند شد، ولی اگر ابتدا عراقی‌ها تیراندازی کردند، از آنجا هم به سنگر کمین و هم شلیکا شلیک کنید. این اولین تدبیر حین عملیات و در شروع عملیات بود. نیروها حرکت کردند تا به میدان مین رسیدند. جلو عراقی‌ها سیم‌خاردار و ۳ ردیف مین قرار داشت. باید بچه‌های تخریب این مین‌ها را خنثی می‌کردند تا نیروها به‌طرف بالا بروند و خط دشمن را تصرف کنند. زمانی که بچه‌ها وارد شدند تا از اینجا عبور



روایت مهدی رضائی، یادمان شهدای عملیات فتح المبین (غرب شوش)، اسفندماه ۱۳۹۵.

حماسه چهارم؛ رشادت گردان الزهرا^(س)

جوان‌هایی از درس، جان، پول و زندگی خود گذشتند تا شما امروز با افتخار از نسل‌های باغیرت گذشته یاد کنید؛ نسلی که حتی اجازه ندادند یک سانتی‌متر از خاک این مملکت به تصرف دشمن درآید.

این مناطقی که امروز در آن ایستاده‌ایم، مناطقی است که بچه‌ها از جان و مال و زندگی و تمایلات خود گذشتند که نسل امروز ما افتخار کند و بداند که این سرزمین‌هایی که دشمن تصرف کرد، نسل‌های گذشته با جان و زحمت از دست دشمن نجات دادند؛ و مانند ۲۰۰ سال گذشته کشورمان نبود که هرگاه جنگی بر کشورمان تحمیل می‌شد قسمتی از سرزمینمان را می‌دادیم تا حکومت مرکزی پابرجا بماند. یک‌سری از جان خود گذشتند تا ما امروز افتخار کنیم. درنهایت این منطقه در عملیات فتح المبین آزاد شد و همان‌طور که قرآن وعده داده بود، بچه‌ها غنیمت بسیار عظیمی در این منطقه به

گردان الزهرا^(س) گردانی بود که باید از این شیارها عبور و از پشت به دشمن حمله می‌کرد، ولی عراقی‌ها متوجه شدند و با تیرباری که روی این تپه قرار داده بودند، این گردان را زیر آتش گرفتند. نیروها حتی فرصت نکردند از هم جدا شوند. روایت داریم که هرکجا قطره‌ای از خون شهید بچکد، آن زمین مقدس است. زمین عملیات فتح المبین نیز زمینی مقدس است.

رمز عملیات "یا زهرا^(س)" بود. تدبیر بچه‌ها در این عملیات این بود که از پشت به عراقی‌ها حمله کنند، ولی عراقی‌ها متوجه شدند و یک تیربار در آن محل قرار دادند. وقتی ستون گردان الزهرا^(س) از داخل شیار عبور می‌کردند، با تیربار به آنها شلیک می‌کردند. تعدادی از بچه‌های گردان الزهرا^(س) در این محل به شهادت رسیدند. اینجا سرزمین مقدسی است؛ چراکه

را گذراند و از بچه‌های ارتش یک دستگاه موشک تاو گرفت. سلیمی با شنیدن خبر عملیات و حمله بچه‌ها به دشمن با تانک در ۲۵ فروردین ۱۳۶۰ موشک تاو را راه‌اندازی کرد. سردار صفار که الآن فرمانده دانشگاه امام حسین^(ع) است، می‌گوید وقتی شهید سلیمی موشک را کار گذاشت و نشانه‌گیری کرد، زیر لب زمزمه‌ای خواند و دکمه را کشید. موشک تاو را وقتی می‌خواهید شلیک کنید باید دوربین را تنظیم کنید تا به هدف بخورد، ولی دیدیم شهید سلیمی بدون نگاه کردن در دوربین، موشک را پرتاب و تانک دشمن را منفجر کرد. صدای الله‌اکبر بچه‌ها بلند شد. یک سری از بچه‌ها از خوشحالی دست و سوت می‌زدند. دشمن به هم‌ریخت؛ چون تا الآن نیروهای ایرانی تانک نزده بودند. دشمن کمی عقب‌نشینی و بعد از سازماندهی، دوباره پیشروی کرد. سلیمی موشک دوم را گذاشت، نشانه‌گیری و تنظیم کرد، دستگاه را قفل کرد و دوباره به قول امروزی‌ها ورد (ذکر) خواند و شلیک کرد. خودش بعداً گفت زیر لب می‌گفتم: خدایا من همه کارهای تخصصی را کردم، از اینجا به بعدش با خودت. دومی را زد و تانک دوم هم منفجر شد. یک‌دفعه

بچه‌ها که روی زمین خوابیده بودند از جا بلند شدند و شروع کردند به تکبیرگفتن. عراقی‌ها بیشتر به هم ریختند. سومین گلوله را گذاشت و نشانه‌گیری کرد. سردار صفار می‌گفت یک‌دفعه دیدیم گلوله از بغل تانک عبور و به تپه اصابت کرد. یک‌دفعه تمام بچه‌ها وارفتند و در مقابل، عراقی‌ها شیر شدند. سلیمی از جیب پایین آمد؛ هر چه گفتند ادامه بده، روحیه بچه‌ها ضعیف شده است، دوباره شلیک کن، گفت دیگر نمی‌توانم. هرچی التماسش کردند، گفت دیگر نمی‌زنم. گفت دیگر کارم

دست آوردند که تا سال‌ها از سلاح‌ها و مهماتی که در این عملیات نصیبشان شده بود، استفاده می‌کردند. طبق آیات قرآن، خداوند ۱۷ فضیلت به شهدا عنایت کرده است که بعضی از آنها را به هیچ‌کسی عنایت نمی‌کند و می‌فرماید فقط کسانی که جان خود را در راه من می‌دهند از آن بهره‌مند می‌شوند. شهدا طبق آیات قرآن زنده‌اند. هر جا رسیدید به آنان سلام کنید، جواب می‌دهند، ولی ممکن است ما ناشنوا

باشیم. علامه حسن‌زاده آملی می‌فرماید: هرکجا عکس شهدا را می‌بینم دست روی سینه می‌گذارم و می‌گویم السلام‌علیک یا اولیاءالله. حواستان باشد هرکجا شهدا را می‌بینید سلام دهید، ولی متأسفانه درک ما به حدی نرسیده است که بفهمیم زنده‌بودن شهید یعنی چه.

نسل امروز ما افتخار کند و بداند که این سرزمین‌هایی که دشمن تصرف کرد، نسل‌های گذشته با جان و زحمت از دست دشمن نجات دادند؛ و مانند ۲۰۰ سال گذشته کشورمان نبود که هرگاه جنگی بر کشورمان تحمیل می‌شد قسمتی از سرزمینمان را می‌دادیم تا حکومت مرکزی پابرجا بماند.

حماسه شکار تانک شهید سلیمی

داستان شهید ناصر سلیمی که در اینجا جنگید و به شهادت رسید را برایتان تعریف می‌کنم؛ هرکجا در زندگی و در فعالیت‌های کاری خسته شدید، یاد این داستان بیفتید. جنگ سخت در این دشت درحال انجام بود. شهید سلیمی در یکی از دانشگاه‌های امریکا به‌صورت بورس قبول شده بود، اما وقتی جنگ شروع شد، درس را ترک کرد. شهید سلیمی اهل اهواز و بسیار خوش‌تیپ بود. با شروع جنگ دوره موشک تاو

پرداخت و در مواجهه با هر پدیده و مکان خاص در طول مسیر، اطلاعات مفیدی به مخاطب می‌داد که تأثیر زیادی بر مخاطب داشت.

۲. فن بیان مناسب و ظاهر آراسته: و روایتگری با شور و حال خوب و توأم با صمیمیت یکی دیگر از مزایای روایت‌گری راوی محترم بود.

۳. نشان‌دادن مبحث تعقل و تدبیر در اداره و فرماندهی جنگ: یکی دیگر از نکات قوت روایت‌گری؛ بود

طوری که به این نکته حیاتی اشاره می‌کنند که رزمندگان و فرماندهان ما با برنامه و بسیار حساب‌شده و دقیق بودند. ذکر این نکات درحالی که برخی افراد معاند قصد دارند فرماندهان و رزمندگان را در طول دفاع مقدس بی‌برنامه نشان دهند، بسیار مفید بود.

۴. به‌تصویرکشیدن خلوص و ایثار رزمندگان در

دفاع مقدس: نیز از مواردی بود که آقای رضانی در روایت و در بیان خاطراتی از رزمندگان به آن پرداخت.

۵. بیان نقش معنویت در جبهه‌ها: ارتباطات معنوی رزمندگان و توسل آنها به ائمه و توکل بر خدا در سختی‌ها و دشواری‌های عملیات نظامی یکی دیگر از ویژگی‌های این روایت بود که نکات مثبتی را به مخاطبان القا می‌کرد و گویای آن بود که این توسلات در بسیاری از موارد راهگشا بوده و با تقویت بنیه

به درد نمی‌خورد، دو تا گلوله اول را به خدا سپردم و با توکل به خودش شلیک کردم، به همین دلیل به تانک اصابت کرد. برای گلوله سوم وقتی هوراکشیدن شما را دیدم نفسم بر من غلبه کرد و با خود گفتم در دوربین موشک نگاه کنم و از کار خود لذت ببرم. این دفعه که نگاه کردم، تیرم به هدف نخورد. سردار صفار می‌گوید بهش اصرار کردم. سلیمی گفت پس اجازه بدهید دو رکعت نماز بخوانم تا نفسم را شکست دهم. در آن شرایط سخت دو رکعت نماز خواند، طلب مغفرت کرد و گفت به‌جای تشویق فقط الله‌اکبر بگویید. شهید سلیمی ۶ دستگاه تانک، ۲ دستگاه نفربر عراقی و ۲ دستگاه هلیکوپتر را منفجر کرد. تا آن زمان کسی با موشک تاو هلیکوپتر زنده بود، ولی شهید سلیمی این کار را کرد؛ چون با خدای خودش خالص بود. بچه‌ها جنگ می‌کردند، ولی برای اینکه کارشان به مشکل نخورد خدا را همیشه در نظر داشتند.»

ارزیابی روایت

در ارزیابی و جمع‌بندی روایت آقای رضانی در یادمان فتح‌المبین که یکی از یادمان‌های اصلی مناطق عملیاتی است، به نکات مثبت روایت و مواردی که می‌تواند به غنای روایت بیفزاید، تیرور اشاره می‌کنیم. برخی از نقاط قوت این روایت عبارتند از:

۱. داشتن یک سناریو و روایتگری با برنامه: از امتیازهای ویژه روایت آقای رضانی بود که تأثیر زیادی بر حضار داشت. در توضیح این مورد باید گفت که برخلاف سایر راویان یادمان که صرفاً در یک نقطه یادمان به روایتگری می‌پردازند، ایشان یک مسیر را انتخاب کرد و در طول مسیر و متناسب با مکان به روایتگری

سلیمی گفت دیگر نمی‌زنم. دو تا گلوله اول را به خدا سپردم و با توکل به خودش شلیک کردم، به همین دلیل به تانک اصابت کرد. برای گلوله سوم وقتی هوراکشیدن شما را دیدم نفسم بر من غلبه کرد.

